

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینه ایران

فریبرز سنجری  
۰۸ دسمبر ۲۰۱۳

## حمله به سفارت امریکا در ۲۵ بهمن [دلو] ۵۷ و یک تحریف تاریخی!

حمله هواداران چریکهای فدائی خلق به سفارت امریکا در تهران به تاریخ ۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۷ یکی از ابتکارات انقلابی بود که با الهام و درس گیری از مبارزات قهرمانانه چریکهای فدائی خلق که با شناخت دشمن اصلی کارگران و زحمتکشان، سال ها به طور مسلحانه علیه رژیم شاه و امپریالیست ها مبارزه کرده بودند، درست سه روز بعد از قیام بهمن صورت گرفت. این واقعه تا کنون بارها چه در خاطرات کسانی که در آن حمله شرکت داشتند و چه به صورت توصیف و شرح واقعه در نشریات مختلف منعکس شده است. حتی افرادی چون دکتر یزدی از نزدیکان خمینی در آن زمان که بعد ها وزیر خارجه دولت بازرگان شد به این رویداد اشاره و واقعیت آن را مورد تأیید قرار داده است. واضح است این حمله به مثابه یک رویداد مهم در التهاب روزهای پس از قیام که بیان گر شناخت هواداران چریکهای فدائی خلق از امریکا به مثابه بزرگترین حامی رژیم شاه و دشمن اصلی خلق های ایران بود مثل هر واقعه تاریخی دیگری مورد تحریف و تفسیر قرار گرفته و هر کجا که با مصالح و منافع اشخاص و نیرو هائی در تعارض قرار گرفته از تیغ تحریف در امان نمانده است. برای نمونه اخیراً ماشالله فتاپور از مسؤولین سازمان ضد مردمی اکثریت در اظهاراتی که فاقد هر گونه سندیت و بار تاریخی است مدعی شده که این اقدام ربطی به هواداران چریکها نداشته است. نامبرده در این داستان سرائی تا آن جا پیش رفته که نه تنها انتساب این حرکت به چریکهای فدائی را "دروغ" می خواند بلکه حتی مدعی شده که: "به نظر می رسد این حمله به ابتکار برخی کمیته ها یا نیروهای وابسته به رژیم، سازمان داده شد ولی شاید به دلیل واکنش منفی مسؤولان آن ها ترجیح دادند که مسؤولیت این اقدام را نپذیرند".

به این ترتیب آقای فتاپور به دلیل مصلحت های کنونی خود و سازمانش یعنی جریان خیانتکار "اکثریت" یکی از اقدامات انقلابی هواداران چریکهای فدائی خلق را دروغی که از بس "تکرار شده" به امری "بدیهی" و "پذیرفته شده" تبدیل شده معرفی کرده و در جعلیات خود تا آن جا پیش می رود که آن را به "کمیته ها" و یا "نیرو های وابسته به رژیم" نسبت می دهد که منظور رژیم جمهوری اسلامی می باشد.

از آن جا که ممکن است برای کسانی که فتاپور را از نزدیک می شناسند چنین برداشت شود که وی هم چون خیلی از موارد دیگر از سر بی اطلاعی چنین می گوید تا بر اساس عادت همیشگی اش نشان دهد که از همه چیز اطلاع داشته و دارد، لازم است تأکید کنم که اتفاقاً ایشان در مصاحبه ای که به همین مناسبت توسط "کار آنلاین" با ایشان ترتیب داده است می گوید:

"من در همان زمان فلمی دیدم که از تلویزیون پخش شد و در این فلم چند جوان که مسلسل در دست داشتند دیده می شدند که بازو بندی به بازو داشتند که روی آن نوشته شده بود چریک‌های فدائی خلق." بنابراین ایشان با این که فلم یورش هواداران سازمان به سفارت امریکا را هم دیده، تصمیم گرفته تا آن را انکار کند! و بدتر، این عمل مبارزاتی را به "نیرو های وابسته به رژیم" نسبت می دهد. آیا همین واقعیت یعنی پا گذاردن آگاهانه روی حقیقت از سوی فتاپور نشان نمی دهد که آن مصلحت هائی که چنین تکذیبی را الزامی ساخته از چه اهمیت حیاتی برای نامبرده و جریان ضد مردمی "اکثریت" برخوردار است؟

بگذارید قبل از اینکه به بقیه دلائل و در واقع توجیهات ایشان در این زمینه بپردازم اشاره ای به مصلحتی که به آن اشاره کردم بکنم.

واقعیت این است که تا قبل از فرو پاشی شوروی و "اردوگاه" منتسب به وی، شوروی کعبه آمل آقای فتاپور و سازمان اکثریت تلقی می شد. این شیفتگی به "سوسیالیسم واقعاً موجود" برای انسان های "واقع بینی" مثل فتاپور و نگهدار و ... باعث شده بود که در زمان مهاجرت این دارو دسته به آن کشور، مطابق اسناد و شواهد و اعترافات افرادی که در ارتباط با این سازمان بودند حتی روابط تنگاتنگی بین سازمان جاسوسی شوروی (KGB) با افراد این دارو دسته برقرار گردد. بنابراین با فروپاشی شوروی سابق و تهاجم ایدئولوژیک قدرت های غربی به طرفداران سابق این اردوگاه بر این اساس به هر نیروی چپ، اکثریتی ها مثل خیلی از احزاب و گروه های وابسته به شوروی تلاش کردند تا "ریل" عوض کنند و تا حد ممکن خود را به "تنها ابرقدرت" موجود نزدیک کنند تا شاید جای خالی ارباب قبلی را به نوعی پر نمایند. اعمالی از قبیل نامه نوشتن برای رئیس جمهور امریکا و التماس کسب حمایت از "قدرت برتر جهان" درست در این راستا صورت می گرفت و در تداوم همین سیاست است که امروز اکثریتی ها می کوشند هیچ موردی از "اسائه ادب" به "تنها ابرقدرت" موجود در پرونده شان وجود نداشته باشد. آن ها چنین می کنند تا از جمله به فضائی که رسانه های امپریالیستی در اختیار آن ها قرار می دهند صدمه ای وارد نشود. به همین دلیل هم است که امروز و بعد از گذشت این همه سال فتاپور به فکر "تصحیح" تاریخ افتاده است. او می خواهد به امریکائی ها نشان دهد که سازمانی که آن ها پس از قیام بهمین به آن تکیه زده بودند و هم اسم با سازمانی بود که در دهه ۵۰ علیه امپریالیست ها و در رأس آن ها امپریالیسم امریکا می جنگید، هیچ اقدامی علیه دولت امریکا نکرده است و حتی چنین اقداماتی را هم محکوم می نماید. جالب است که جناب فتاپور درست با همان انگیزه ای حمله به سفارت امریکا از سوی هواداران چریکهای فدائی را دروغ می خواند که مجاهدین کنونی از عملیات آن سال هایشان علیه مستشاران امریکائی تبری می جویند!

اجازه بدهید تا بررسی بیشتر این مصلحت را به فرصت دیگری موکول کنم و باز گردم به گفت و گوی فتاپور با "کار آنلین" که به بهانه مصاحبه خبرگزاری مهر با یعقوب توکلی و سلیمی نمین در رابطه با حمله چریکهای فدائی به سفارت امریکا در بهمن ۵۷ صورت گرفته است.

در این گفت و گو فتاپور آسمان و ریسمان را به هم می بافت تا چنین "اتهام سنگینی" را از سابقه خود و سازمان اکثریت پاک سازد. جالب است که وی در این آسمان و ریسمان به هم بافتن ها به توجیهاتی متوسل می شود و به اصطلاح استدلالاتی ارائه می دهد که انسان از این همه توانائی در دروغ گوئی و دروغ بافی حیرت زده می گردد. در این گفت و گو فتاپور خود را به عنوان کسی که مسؤل "استاد سازمان در تهران" بوده معرفی کرده و می گوید: "در آن روزها خط مشی سیاسی ما مبارزه علیه دیکتاتوری بود".

خوب بیائید با هم ببینیم که "در آن روزها" یعنی به طور مشخص در روز ۲۵ بهمن سال ۵۷ که حمله به سفارت امریکا رخ داده است، ایران و سازمان چریکهای فدائی در چه شرایطی قرار داشتند. روشن است که با قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن دیگر چیزی از رژیم سلطنت باقی نماند. در عین حال که با اوج گیری انقلاب و حتی قبل از قیام بهمین، شاه فرار را بر

قرار ترجیح داده بود. پس در ۲۵ بهمن ۵۷ نه رژیم سلطنت بر سر کار بود و نه کسانی که برای جانشینی وی تمرین می کردند هنوز وضع تثبیت شده داشتند که آن ها را قادر به اعمال دیکتاتوری عریان نماید و یا دار و دسته فتاپور آن ها را دیکتاتور معرفی کنند. در واقع چون دروغگو کم حافظه هم است در این تاریخ سازی مصلحت جویانه فراموش شده که به خواننده گفته شود که شاه در "آن روزها" از صحنه خارج شده بود و خمینی هم هنوز جرأت و امکان اعمال دیکتاتوری نداشت و اتفاقاً سازمانی که آقای فتاپور یکی از مسئولین آن بود به جای مبارزه با "دیکتاتوری" از "رهبری ضد امپریالیستی امام خمینی" پشتیبانی می کرد.

از سوی دیگر با سرنگونی دیکتاتوری سلطنت و از بین رفتن (هر چند موقتی) فضای اختناق سابق، سازمان چریکهای فدائی با اقبال وسیع توده ئی مواجه شد. استقبالی که حتی در مخیله کسانی که در رهبری سازمان بعد از قیام قرار گرفتند، هم نمی گنجید. همان رهبرانی که در جو "آن روزها" از "بهار آزادی" حرف می زدند و آن را تبلیغ می کردند و برایش هورا می کشیدند. اما در چنان شرایطی مردم از سازمان چریکهای فدائی خلق انتظار داشتند تا شرایط را برای آن ها تحلیل کرده و سیر رویداد ها را برایشان ترسیم نماید و به آن ها بگوید که چه بر سر انقلاب شان آمده و الان که فضا باز شده چه باید بکنند تا به آرمان ها و خواست های متحقق نشده شان برسند. متأسفانه سازمان آن روز به دلیل نفوذ اپورتونیزم در رهبری اش از پاسخ به این وظیفه باز ماند. امروز هم یکی از مسئولین آن زمان این سازمان خود اعتراف می کند که "خط مشی سیاسی" شان "مبارزه علیه دیکتاتوری" بوده است. دیکتاتوری که به دلیل اعمال قدرت خودبه خودی توده های مسلح در خیابان ها البته هنوز حضور مادی نداشته است. چون شاه از قدرت به زیر کشیده شده و دارو دسته خمینی را هم این جماعت در آن زمان دیکتاتور قلمداد نمی کردند. خود همین برخورد هم بار دیگر نشان می دهد که این دارو دسته "در آن روزها" اساساً خط مشیی نداشتند و حالا ریاکارانه خط مشی مبارزه با دیکتاتوری را به خود می چسبانند تا دل امریکائی ها را به دست آورند. واقعیت این است که دارو دسته فتاپور یعنی امثال فرخ نگهدار ها و طاهری پور ها و ... در آن زمان در واقع خط مشیی نداشتند. آن ها هم چون حزب باد، با باد حرکت می کردند و در جریان مذاکرات پنهانی با رهبران خائن حزب توده خط می گرفتند و اتفاقاً ادا و اطوار ها و مهمتر از همه "تشر" های خمینی بود که جهت گیری های سیاسی آن ها را تعیین می کرد.

با اشغال سفارت امریکا که چند ماه بعد بر اساس طرح ریزی دشمنان مردم رخ داد سازمان فتاپور همه نیرو هایش را برای سپاس گوئی از اشغال کنندگان به جلو سفارت برد و اصلاً فراموش کرد که خط مشی اش نه مبارزه با امریکا بلکه مبارزه با دیکتاتوری است! همان بالماسکه ای که نیرو های این جریان همراه با بقیه سازشکاران در طی آن فریاد می زدند: "دانشجوی خط امام ، افشاء کن افشاء کن". دردناک تر این که درست در شرایطی که خمینی به کشتار خلق ها برخاسته بود و بساط دار بر پا نموده بود و عملاً به اعمال دیکتاتوری برخاسته بود ، همین فتاپور و سازمانش به جای مبارزه با "استبداد و عاملین سرکوب" ، دیکتاتور تازه به قدرت رسیده و "عاملین سرکوب" را نادیده گرفته و همراه با آن رژیم علیه امپریالیسم و امریکا شعار می دادند. در نشریه "کار" شان هم مدعی بودند که الان مبارزه با امریکا عمده است!

از آن جا که تلاش های واقعاً مذبوحانه فتاپور در این گفت و گو واقعاً شنیدنی است بگذارید به یکی دیگر از توجیهات و یا به اصطلاح استدلالات وی هم اشاره کنم. فتاپور پس از این که برای انکار و تقبیح یورش به سفارت امریکا توسط هواداران انقلابی سازمان برای خود و سازمانش "در آن روزها" خط مشی مبارزه با دیکتاتوری دست و پا کرد، می گوید: "ما بر اساس این خط مشی معتقد بودیم که مبارزه نیروهای سیاسی اساساً باید علیه استبداد و عاملین سرکوب باشد و بر همین مبنا در سال های قبل از انقلاب در زندان، عملیات سازمان مجاهدین علیه مستشاران امریکائی را نادرست و

تضعیف کننده مبارزه می دانستیم. در روزهای پس از انقلاب ما در حمله به پادگان ها و ارگان های وابسته به ساواک و دربار مشارکت داشتیم ولی حمله به سفارت امریکا در چارچوب سیاست ما نبود."

به این ترتیب به ادعای آقای فتاپور در زندان شاه ایشان و هم فکراش نه تنها مخالف اعدام مستشاران امریکائی بوده اند بلکه این عملیات را "تضعیف کننده مبارزه" هم ارزیابی می کرده اند. تا به حال خیلی حرف ها از اکثریتی ها و از شخص فتاپور شنیده شده که با واقعیت انطباق نداشته، دروغ هائی که جزء دروغ های "به فرموده" رده بندی می شوند و کسی هم زیاد آن ها را جدی تلقی نمی کند. اما این یکی واقعاً شنیدنی است. و از قرار آقای فتاپور قصد دارد آن قدر آن را تکرار کند تا به قول خودش به امری "بدیهی" و "پذیرفته شده" تبدیل شود. اما این مورد هم مثل خیلی از موارد دیگر دروغ بی پایه ای بیش نیست. کسانی که با ایشان در زندان بوده و همفکر هم بوده اند و هنوز هم زنده اند می دانند و می توانند شهادت دهند که نه آن زمان چنین حرفی گفته می شد و نه مهمتر اساساً کسی جرأت بیان چنین موضعی را در فضای مبارزاتی آن سال ها داشت. در همان سال هائی که ایشان زندان بوده اند نویسنده این سطور هم در زندان شاه بوده است و در نتیجه می توانم با قاطعیت تأکید کنم که در آن زمان حتی طرفداران رفیق جزئی که نظرات ویژه خودشان را داشتند و از تز نادرست "نبرد با دیکتاتوری شاه" دفاع می کردند و آن را شعاری "ستراتژیک" قلمداد می نمودند هم، چنین ادعائی را نکرده و نمی کردند، این فرد هم همین طور. در آن دوره زندان از سوی کسانی که با هر برداشتی خود را طرفدار سازمان چریکهای فدائی می دانستند، هرگز کسی حمله مجاهدین به مستشاران امریکائی را "تضعیف کننده مبارزه" نمی دانست و اساساً چنین سخنی مطرح نبود و از هیچ کس هم شنیده نشد. این درست است که در سال های آخر سلطه شاه به تدریج جو مبارزاتی تغییر کرد و کسانی که تا دیروز از جنبش مسلحانه دفاع می کردند شروع به سخن گفتن علیه آن کردند؛ با این حال در فضای آن سال ها و در شرایطی که چریکهای فدائی خلق انقلاب ایران را انقلابی ضد امپریالیستی ارزیابی می کردند و تضاد عمده خود را با سلطه امپریالیستی که عمده‌تاً از کانال رژیم دیکتاتوری شاه اعمال می شد می دانستند چنین ارجحی نمی توانست مطرح شود چرا که جز رسوائی حاصلی نداشت.

در شرایطی که درست با تکیه بر تحلیل فوق از سازمان چریکهای فدائی خلق، مراکز امپریالیستی یکی از آماج های مبارزه چریکها تلقی می شد فریبکاری ویژه ای ضروری است تا با تکیه بر تز انحرافی "مبارزه با دیکتاتوری شاه" به عنوان یک شعار ستراتژیک چنین ادعا هائی را طرح نمود. از آن جا که آقای فتاپور مدعی هستند و در گفت و گوی دیگری بیان کرده اند که "از زندان با سازمان در رابطه بودم!" ممکن است به دلیل محدودیت های ارتباطی و کنترل احتمالی ساواک! رابط ایشان با سازمان! نتوانسته باشد ایشان را از عملیات ضد امپریالیستی و ضد امریکائی سازمان مطلع کند! بنابراین بد نیست یاد آوری کنم که جدا از عملیاتی که سازمان چریکهای فدائی خلق در زمان سفر نیکسون، رئیس جمهور امریکا به ایران در سال ۵۱ انجام داد طرح عملیات مجاهدین برای انفجار ماشین ژنرال پرایس هم از سوی سازمان ما در اختیار مجاهدین قرار گرفته بود و اساساً قرار بود در یک روز، دو عملیات یکی از سوی مجاهدین و دیگری از سوی چریک های فدائی انجام شود که عملیات فدائی ها به دلایل تکنیکی عملی نشد ولی عملیات مجاهدین با موفقیت پیش رفت. واقعیت همکاری این دو سازمان در این مورد را می توانید با مراجعه به کتاب "بذرهای ماندگار" اثر رفیق اشرف دهقانی در صفحه ۹۶ مطالعه کنید.

آقای فتاپور بهتر است به جای تاریخ سازی و دروغ جلوه دادن اعمال هواداران سازمان در آن روز ها به خاطر داشته باشد که اساساً بدنه توده ئی و عظیم سازمان چریکهای فدائی خلق که درست به خاطر مبارزه قاطع چریکها با دشمنان مردم که امپریالیسم امریکا در رأس آن قرار داشت به سوی آن سازمان آمده بودند با حمله به سفارت امریکا به یک حرکت کاملاً خود جوش دست زدند و کنترل تشکیلاتی بر حرکت آنان حاکم نبود. اعمال و حرکات این توده بزرگ، خارج از کنترل تعداد معدودی قرار داشت که با دوز و کلک و دروغ و ریا، سکان دار سازمان چریکهای فدائی

خلق آن زمان شده و بعداً هم بخش بزرگی از آن سازمان را به پابوس ارتجاع بردند. بنابراین اعمال و حرکات این توده بزرگ چه درست و چه غلط تا حد زیادی و در آغاز زیر کنترل این دار و دسته نبود چون اگر بود با توجه به سیاست های مامشات طلبانه و نقش ترمز کننده این دار و دسته در مبارزه هواداران و کارگران و زحمتکشان به ضد دشمنان شان، با یقین می توان گفت که این دار و دسته بیش از آن تبهکاری هائی که علیه مبارزات مردم در تقابل با رژیم جمهوری اسلامی کردند، مرتکب می شدند و بی شک خیلی زودتر از زمانی که رسوای عالم گشتند در میان مردم افشاء و رسوا می شدند.